

بررسی انعکاس گرایش‌های قومی، دینی و سیاسی در متون جغرافیایی: بررسی موردی المسالک و الممالک اصطخری و احسن التقاسیم مقدسی

صبحه عبادی^۱، آذرتاش آذرنوش^۲، علی بیات^۳

(دریافت مقاله: ۹۷/۰۶/۲۷، پذیرش نهایی: ۹۸/۰۲/۱۱)

چکیده

از متون جغرافیای انسانی اطلاعات و آگاهی‌های ارزشمندی در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی به دست می‌آید. در این متون، جغرافی نگاران مسلمان به وصف اوضاع اجتماعی، خلق و خو، آداب و رسوم، اوضاع دینی و سیاسی اقوام و ساکنان مناطق گوناگون جهان اسلام پرداخته‌اند. وصف اصطخری و مقدسی دو جغرافی نگار برجسته ایرانی و عرب قرن چهارم، علاوه بر بیان امور واقع جغرافیایی - تاریخی، تحت تأثیر گرایش‌های قومی، دینی و سیاسی آنان نیز قرار داشته است. در این مقاله، به روش توصیفی - تحلیلی نمونه‌هایی از انعکاس گرایش‌های مذکور در آثار دو دانشمند جغرافی نگار بررسی خواهد شد. نتیجه نشان می‌دهد که در بهره‌گیری از متون جغرافیایی و نیز تاریخی، همواره باید جانب احتیاط را نگاه داشت و ارزیابی، تهذیب و نقد محتویات در استناد به آنها می‌باید در نظر گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: اصطخری، مقدسی، گرایش‌های قومی، گرایش‌های دینی، گرایش‌های سیاسی، عربگرایی، ایرانگرایی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران،

Email: sobheh.ebadi@gmail.com

۲. استاد گروه ادبیات عرب، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۳. دانشیار گروه تاریخ تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران،

Email: abayat@ut.ac.ir

تبیین مسأله تحقیق

در منابع اسلامی، اعم از تاریخی، حدیثی و جغرافیایی، گزارش‌ها و اخبار متعددی در مدح یا قدح اقوام، شهرها و منطقه‌های گوناگون نقل شده است؛ حتی برخی از مؤلفان، فصل ویژه‌ای به فضایل و مناقب یک شهر اختصاص داده‌اند. ذکر فضایل، اغلب با نقل احادیث و روایات از رسول اکرم (ص) یا شماری از اصحاب بزرگ آغاز شده است و مؤلفان، از این طریق برای شهرها و مردمان آنها فضیلت‌سازی می‌کردند. جغرافی نگاران نیز، گزارش‌هایی مبتنی بر مشاهدات خود یا به نقل از دیگران در فضایل و مثالب یک شهر و مردمان آن نقل کرده‌اند: گاه به وصف ویژگی‌ها و خُلق و خوی پسندیده یا ناپسندیده اقوام پرداخته‌اند و گاه از برخی اهالی و ساکنان شهرها تمجید یا سخت انتقاد کرده‌اند. نقل روایت‌ها و نیز گزارش‌های جغرافی نگاران در وصف اقوام و شهرها، موضوع اصلی این مقاله، تا چه حد مبتنی بر امور واقع و چه میزان متکی بر باورها و گرایش‌های آنان بوده است؟ بررسی این موضوع، موجب شناخت بهتر و بیشتر گزارش‌های موجود در منابع دست اول خواهد شد: پژوهشگر می‌تواند این اطلاعات را به عنوان مواد خام در نظر گیرد و با روش‌های علمی، همچون مقایسه و مقابله و نیز نقد محتوایی متون، از میزان ارزش علمی مطالب آنها تا حد ممکن اطلاع حاصل کند.

روش پژوهش و ساماندهی آن

در این پژوهش، از میان مآخذ جغرافیایی، دو کتاب *المسالک و الممالک* اصطخری (د: پس از ۳۴۰ق) و *احسن التقاسیم مقدسی* (د: ۳۸۰ق) به عنوان دو متن برجسته جغرافیایی، به ۳ دلیل زیر برگزیده شده است: ۱. یکی از مؤلفان این کتاب‌ها، مقدسی، عرب و دیگری، اصطخری، ایرانی است؛ ۲. برخلاف برخی از جغرافی نگاران مسلمان که فقط به جغرافیای طبیعی پرداخته‌اند، هر دو نویسنده به جغرافیای انسانی توجه داشته‌اند و این موضوع، موجب انعکاس باورها و تمایلات آنان در این آثار شده است؛ ۳. هر دو جغرافی نگار به مکتب بلخی تعلق دارند و در پیروی از این مکتب، کتابهای خود را به بررسی جغرافیای جهان اسلام محدود کرده‌اند و به مکه و عربستان اهمیت خاص داده‌اند؛ گرچه در معیارها، ملاک‌ها، گرایشها و دیدگاه‌های خود کاملاً متفاوت بوده‌اند. پژوهش حاضر، به بررسی و مقایسه دو اثر محدود شده است تا مقایسه روشن‌تر و مشخص‌تر صورت گیرد. برای ساماندهی پژوهش ابتدا مختصری از زندگی دو جغرافی

نگار بزرگ خواهد آمد و سپس موضوعات و شواهدی را از آثار آنان، که حاکی از گرایش‌های قومی، دینی و سیاسی ایشان است، به دست می‌دهیم.

پیشینه

درباره انعکاس گرایش‌های قومی، دینی و سیاسی جغرافی نگاران در متون جغرافیایی و نقد و تحلیل آنها تاکنون تحقیقات چندانی صورت نگرفته و فقط اشاراتی در برخی پژوهش‌ها دیده می‌شود. آندره میکل، مؤلف دو مدخل اصطخری و مقدسی در دایره المعارف اسلام، به ایران‌گرایی اصطخری اشاره کرده، اما به تفصیل به این مسأله پرداخته است (Miquel, 222, 223). وی شیوه مقدسی در تقسیم‌بندی اقالیم به عرب و عجم را حاکی از تمایزی می‌داند که او میان دو قوم قائل بود (idem, 492, 493). اساساً درباره مفاهیمی چون اسلام‌گرایی، عرب‌گرایی، ایران‌گرایی به ویژه در قرون نخستین اسلامی تحقیقات تاکنون اندک بوده است. شاید مهم‌ترین اثر مستقل در این باب، رساله دکتری رضا شجری قاسم تحت عنوان تداوم یا تحول هویت ایرانی؛ علل و عوامل آن (از قرن اول تا اواخر قرن چهارم هجری) باشد، که مؤلف در آن به اسلام‌گرایی و ایران‌گرایی بسیاری از شخصیت‌های ایرانی در چهار قرن نخست هجری پرداخته است. درباره عرب‌گرایی نیز مهم‌ترین اثر، کتاب چالش میان فارسی و عربی تألیف دکتر آذرتاش آذرنوش است که در آن به تمایلات و گرایش‌های عربی برخی حکومتها و خاندانها و شخصیت‌های ایرانی اشاره شده است. گرچه شمار این تحقیقات اندک است، اما هر یک در جای خود بسیار راهگشا و ارزشمندند. برای شناخت بهتر و روشن تر مفاهیم مذکور، هنوز به پژوهش‌های بسیار دیگری نیاز است.

احوال و آثار اصطخری

ابواسحاق محمد فارسی اصطخری معروف به کرخی از اهالی اصطخر فارس بود. سال تولدش مشخص نیست و تاریخ مرگش را با اختلاف پس از ۳۴۰ ق نوشته‌اند. آنچه از زندگی وی می‌دانیم (رضا، ۱۴۹)، از لا به لای المسالک و الممالک به دست می‌آید.

المسالک و الممالک

اصطخری ابتدا کتابی با عنوان صورالاقالیم نوشت و سپس آن را با شرح و تفصیل

بیشتری تدوین کرد و المسالک و الممالک نامید. بنابر نظری که مستند روشنی ندارد، گویا اصل این اثر به زبان فارسی بوده است! المسالک گاه با نوشته‌های ابوزید بلخی خلط شده و نظرهای مختلفی پدید آورده است. به نوشته مقدسی، او در ری و در کتابخانه صاحب بن عباد، کتابی منسوب به ابوزید بلخی دید که نقشه‌هایی هم همراه داشت؛ سپس مشابه همان کتاب را در نیشابور نزد رئیس ابومحمد میکالی ملاحظه کرد که نام مؤلف در آن دیده نمی‌شد و می‌گفتند مصنف آن ابوبکر محمد بن مرزبان محولی کرخی بوده که به سال ۳۰۹ درگذشته است؛ باز همان کتاب را در بخارا دید منسوب به ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری. با این همه، مقدسی انتساب کتاب را به اصطخری درست تر دانسته است، زیرا کسانی را دیده بود که اصطخری و کتاب او را می‌شناخته‌اند (همانجا). اصطخری مانند دیگر جغرافی نگاران مکتب بلخی، فقط جهان اسلام را توصیف و آن را به ۲۰ اقلیم بخش کرده و در تقسیمات جغرافیایی، به مناطق جغرافیایی وسیع و سرزمینهای بزرگ به این ترتیب پرداخته است: دیار عرب، دریای فارس، مغرب، مصر، شام، دریای روم، جزیره، عراق، خوزستان، فارس، کرمان، سند، ارمنستان و اران و اذربایجان، جبال، دیلم، دریای خزر، بیابان خراسان، سجستان، خراسان و ماوراءالنهر (۵).

گرایش‌ها:

۱- قومی

۱-۱ ایرانشهر

در نخستین آثار عربی در دانش جغرافیا، سرزمینی که امروز با کمی اختلاف در حدود اربعه آن عراق نامیده می‌شود، سواد و دل ایرانشهر خوانده شده است (محمدی ملایری، ۴۷). این نام برجای مانده از سنت سیاسی و اداری و وضع آن در تقسیمات کشوری ایران پیش از اسلام بود: این سرزمین طی قرن‌ها هم تختگاه دولت ایران و هم مرکز دستگاه دیوانی و هم کانون علم و فرهنگ و تمدن آن شمرده می‌شد؛ کمابیش نظیر تهران و شهرستانهای تابع آن در روزگار ما (همو، ۴۹). برخی جغرافی نگاران مسلمان کتاب‌های خود را بر پایه هفت اقلیم یا جهات اربعه (چهارگانه) تقسیم می‌کردند. تقسیم‌بندی جهات چهارگانه یا سنت اربعه برگرفته از سنت سیاسی - اداری ایران باستان بوده است. طبق این سنت، ایران در دوره ساسانی به چهار جهت شمال و جنوب و شرق و غرب تقسیم می‌شد و بخش وسط این چهار بخش را «دل ایرانشهر»

می‌خواندند که همان سورستان یا عراق نام یافت (همو، ۵۲). همچنین طبق تقسیم بندی هفت اقلیم، عراق به عنوان دل ایرانشهر در اقلیم چهارم منطقه ای معتدل و خوش آب و هوا بود. برخی جغرافی نگاران مسلمان ایرانی به این تقسیم‌بندی پای بند ماندند و کتاب خود را با توصیف سواد به عنوان دل ایرانشهر آغاز کردند (نک: ابن خردادبه، ۵)، حال آنکه برخی دیگر، نخست به دیار عرب می‌پرداختند و به آن مرکزیت می‌بخشیدند (نک: ابن حوقل، ۱۸/۱).

نگاه اصطخری، با دیگر جغرافی نگاران متفاوت است: وی علاوه بر اینکه مکه و مدینه را وسط تمام اقلیم می‌داند و به آنها مرکزیت می‌بخشد (نک: ۱۵)، بابل (دل ایرانشهر) را نیز مرکز جهان اسلام معرفی می‌کند: ما ممالک روم را به رومیه و قسطنطنیه نسبت می‌دهیم، همانطور که جهان اسلام را به بابل نسبت دادیم (۱۰). از این سخن چنین برمی‌آید که اصطخری بابل (عراق) را مرکز جهان اسلام می‌داند؛ زیرا قسطنطنیه نیز مرکز امپراتوری روم بوده است. وی در سخنی دیگر دربارهٔ ایرانشهر نوشته است: پادشاهانی از ایالت فارس برخاستند که تمام دنیا را مالک شدند. زمانی که فریدون پادشاه ایرانی کشور را میان فرزندانش تقسیم کرد، پادشاهان فارس در ایرانشهر ساکن شدند. آنها پایتخت را به بابل منتقل کردند تا در نزدیکی عرب‌ها و رومی‌ها باشند؛ همانطور که یمنی‌ها زمانی که دنیا را مالک شدند به بابل منتقل شدند و همانطور که پادشاهان عرب در دوران اسلام نیز برای نظارت بهتر بر تمام قلمرو در بابل ساکن شدند؛ زیرا این منطقه در مرکز واقع است (۱۴۰).

بنابراین، اصطخری با وجود گرایش اسلامی و توجه خاص به مکه و مدینه، از سنت‌های سیاسی - جغرافیایی ایرانی نیز تأثیر پذیرفته بود و طبق نظر ایرانیان، بابل را مرکز جهان می‌دانست؛ هرچند که نامی از دل ایرانشهر نمی‌برد. تأثیر سنت‌های ایرانی و تمایلات ایرانی بر اصطخری، در سخن از ایرانشهر، آنجا که اقلیم‌های زمین را برمی‌شمرد، پدیدار می‌شود: این اقلیمها به کشورهای تقسیم شده‌اند و ستون کشورهای جهان چهارند و آبادترین و پر نعمت‌ترین و نیک‌ترین آنها از لحاظ استواری سیاست و عمران، مملکت ایرانشهر است که مرکز آن اقلیم بابل است که همان کشور فارس باشد (۱۵).

۱-۲. دریای فارس

بیشتر جغرافی نگاران، عرب و ایرانی، این دریا را دریای فارس یا هند یا چین نامیده‌اند

(ابن فقیه، ۲۷؛ ابن رسته، ۸۳). اصطخری از جمله جغرافی نگارانی است که تنها به نام دریای فارس اشاره کرده و از دیگر نامهای آن سخنی به میان نیاورده است. وی همچنین نسبت به جغرافی نگاران پیش از خود، برای این دریا محدوده بسیار وسیعی در نظر گرفته است. وی مانند بیشتر جغرافی نگاران مسلمان در سده‌های نخست ق بخشی از کتاب خود را به توصیف دریاها از جمله دریای فارس اختصاص داده و بلافاصله پس از دیار عرب به دریای فارس پرداخته است: چون این دریا بیشتر سواحل دیار عرب را در بر گرفته است، پس از دیار عرب باید به توصیف این دریا پردازیم. به نظر اصطخری، این دریا از شهر قلزم و بندر ایله آغاز می‌شود و تمام سواحل بلاد عرب تا آبادان را در برمی‌گیرد؛ همچنین این دریا از مرزهای چین و بلاد واق تا مرزهای سند و هند و کرمان و فارس تا ساحل آبادان را شامل می‌شود (۲۹). این دریای عظیم از میان تمام مناطق به فارس منسوب است؛ زیرا فارس از تمام آن مناطق آبادتر است و پادشاهان آنجا در روزگاران قدیم سلطه بیشتر داشتند و هم اکنون به همه کرانه‌های دور و نزدیک این دریا مسلطاند (همانجا). باید توجه داشت ایران در قرن چهارم ق همچنان زیر نفوذ دستگاه خلافت عباسی قرار داشت و غالب سلسله‌های حاکم، دست کم در ظاهر مشروعیت خود را از طریق منشور و فرمان خلیفه تأمین می‌کردند. احتمالاً مقصود اصطخری از پادشاهان، در زمان خود او، آل بویه و سامانیان باشد که در آن زمان بر بخشهای وسیعی از ایران حکومت داشتند؛ اما سواحل جنوبی خلیج فارس تا یمن زیر سلطه آنها نبود، چه رسد به سواحل دریای سرخ و مرزهای چین! به احتمال قریب به یقین، اصطخری از سنت ادبی و جغرافیایی با پشتوانه تمدنی و سیاسی قوم ایرانی در توصیف دریای پارس پیروی کرده است. از سوی دیگر، برخی این مساله را که اصطخری بلافاصله پس از دیار عرب به دریای فارس پرداخته است، ناشی از تعصب وی نسبت به قوم خود دانسته‌اند، به این سبب که دریای قلزم نیز بخشهای وسیعی از دیار عرب را در بر گرفته، اما اصطخری بخشی را به دریای قلزم اختصاص نداده است (۱۹۸). ظاهراً اصطخری دریای قلزم را نیز بخشی از دریای فارس می‌دانست.

این مطلب نیز گفتنی است که مؤلف ۴ صفحه از کتاب خویش را به توضیح و تبیین در باب دریای فارس اختصاص داده (۲۹-۳۲) و از سوی دیگر، هریک از بلاد جزیره و دیار مصر را نیز در ۴ صفحه توضیح داده است (۳۹-۴۲؛ ۵۲-۵۵). این مقایسه، حاکی از اهمیت دریای فارس در نظر اوست.

۳-۱. تمجید از ایران و ایرانیان و بی توجهی به مناطق عربی

وصف مناطق ایرانی در کتاب اصطخری بالغ بر ۱۲۸ صفحه است، از جمله ذکر زادگاه او، ایالت فارس، در ۳۰ صفحه، در حالی که اوضاع و احوال مناطق عربی را تنها در ۵۷ صفحه آورده است (۶۷-۹۷). به هر حال، اصطخری شناخت و دل‌بستگی بیشتری به جغرافیا و فرهنگ سرزمین خویش داشته است. برخی بر این باورند که علاقه اصطخری به ایران و اختصاص بخش‌های گسترده‌ای از این کتاب به آن، تحت تأثیر فضای ایران دوستی دوره سامانیان قرار داشته است (Miquel, 222). اصطخری در وصف ایالت فارس به شخصیت‌های برجسته این منطقه، در دوره‌های باستان و اسلامی اشاره کرده است: بهرام گور، جمشید، فریدون، عبدالله بن مقفع و سلمان فارسی و سیبویه نام می‌برد (۸۴، ۸۵، ۸۸). وی در عین حال کسانی را به ایالت فارس منسوب می‌کند که بنا بر نقل بیشتر منابع اهل ایالت فارس نبودند؛ چنانکه ذیل «ذکر طبقات مردم در فارس» از برامکه نام می‌برد (۸۴). این در حالی است که برمکیان اهل بلخ بودند چنانکه در روایتی آمده است که «فضل بن یحیی در سال ۱۷۵ ق علمای بلخ را بر دروازه نوبهار گردآورد، و گفت: اصل برمکیان از جباخان بلخ است» (بلخی، ۳۷). به احتمال قوی می‌توان گفت که دلیل یادکرد اصطخری از برامکه ذیل طبقات مردم فارس ناشی از مفهوم دوگانه و بلکه سه‌گانه فارس هم به معنی ایالت و هم کشور وهم قوم است که در بسیاری از متون تاریخی و جغرافیایی گذشته هر سه معنی مراد مولفان و نیز گویندگان بوده که باید غرض نویسندگان را در سیاق کلام و نوشته آنان دریافت. و در اینجا نیز مشکل بتوان گفت که غرض اصطخری از فارس در اینجا دقیقاً ایالت است یا کشور؛ هر چند که بنا به سیاق کلام معنی ایالت به غرض نویسنده نزدیکتر است.

جالب است که اصطخری از هرمزان نیز به عنوان یکی از شخصیت‌های بزرگ ایرانی یاد می‌کند (۸۵)؛ در حالی که هرمزان در ماجرای قتل عمر بن خطاب خلیفه دوم متهم شمرده شده بود و این موضوع خود دلیل روشنی است از گرایش‌های ایرانی اصطخری. وی همچنین در وصف و تمجید ایالت فارس می‌نویسد که وزرا و کارگزاران دولتی در دربار خلافت فارس هستند و استواری سیاست منوط به آنهاست (۸۸).

اصطخری هنگام سخن از ایالت فارس به تفصیل به سامانیان می‌پردازد و از آنها بسیار تعریف و تمجید می‌کند. به نوشته وی، سامانیان از نسل بهرام‌اند و بهترین پادشاهان جهان اسلام (۱۴۳، ۱۴۴، ۲۹۲، ۲۹۳). او بهرام را اهل شهر خیر (یاخیر، نک:

احسن التقاسیم، ترجمه علینقی منزوی، ۶۳۱/۲) از توابع اردشیرخوره می‌داند که بعد در ری ساکن می‌گردد (۸۶). گفتنی است که مطالب اصطخری در باره بهرام منطبق با شخصیت بهرام چوبین است که بلعمی وزیر دوتن از امرای سامانی نیز نسب سامانیان را به بهرام چوبینه از خاندان مهران اشکانی می‌رساند که خاستگاه جغرافیایی آنان خراسان بزرگ بود (بلعمی، تاریخ نامه طبری، ۱/۲) به هر حال انگیزه و هدف اصطخری از این مدعا نیازمند تامل بیشتر است. اصطخری همچنین روایتی حاکی از جانبداری از سامانیان و تأکید بر ضعف دستگاه خلافت عباسی نقل کرده است. وی در ماجرای پارس نامی که غلام اسماعیل بن احمد سامانی بود، نوشته است: «تعداد سپاهیان این غلام سامانی آنقدر زیاد بود که دستگاه خلافت نیز چنین نیرویی در اختیار نداشت و دربار خلافت از این تعداد سپاهیان و ساز و برگ دچار وحشت شد» (۲۹۲). این گزارش می‌تواند حاکی از تمایل اصطخری برای بزرگنمایی یا اغراق نسبت به سپاه سامانیان باشد، زیرا این حادثه چندان مهم نبوده و در منابع دیگر اشاره‌ای به آن دیده نمی‌شود. در عین حال وقتی نظر مغرضانه و بدبینانه او را در همین کتاب نسبت به آل بویه (ترجمه منزوی، ۵۹۶/۲-۹۶۷) می‌خوانیم درمی‌یابیم که انگیزه و غرض اصطخری به سامانیان و بدبینی او نسبت به امرای آل بویه بیش از آنکه ناشی از حب وطن باشد سیاسی بوده است.

اصطخری همچنین در توصیف مردم ماوراءالنهر نوشته است: ماوراءالنهر از تمام اقلیمهای جهان اسلام پر نعمت‌تر است. مردم ماوراءالنهر به کار خیر گرایش دارند، مردمانی خوب و سخاوتمند و شجاع هستند، از آشوب و بلوا به دورند.... در ماوراءالنهر کسی از مهمان کراهت ندارد. هر زمان غریبی به دیار آنها برسد می‌کوشند تا در خدمت او باشند و انتظار مکافات ندارند. دلیل بر مروت و جوانمردی ایشان همین بس که هر دهقانی حتماً کوشک و یا مهمانخانه دارد. و.... در دیگر شهرهای جهان اسلام ثروتمندان مال خویش را در فسق و فساد به کار برند مگر اندکی از آنها، اما مردم ماوراءالنهر در کار خیر و ساخت رباطها هزینه می‌کنند مگر اندکی از آنان. شنیدم که در ماوراءالنهر بیش از ده هزار رباط است که علف ستور و طعام مردم می‌دهند (۱۶۱ - ۱۶۳).

از سوی دیگر، در کتاب اصطخری هیچ مدح و ستایشی از عرب‌ها و ساکنان دیار عرب نیست (نک: ۲۰) و نامی از شخصیت‌های مشهور ایشان به میان نمی‌آورد! حال آنکه در مقدمه کتاب قید کرده بود که به مشاهیر بلاد عرب خواهد پرداخت (نک: ۲۱). چنان که هیچ اشاره‌ای نیز به حکومت‌های عرب در آنجا نکرده است. با آنکه در آن زمان

بنی زیاد (۲۰۴-۴۱۲ق) بر یمن حکومت می‌کردند. آنها مدت دو قرن در زبید حکم راندند و مملکتشان مناطق وسیعی از یمن را شامل می‌شد (العمید، ۳۵۴).

اصطخری نسبت به مرکز خلافت، یعنی عراق هم چندان توجهی نشان نداده است. بسیاری از جغرافی نگاران مسلمان در ذکر عراق، به این منطقه به عنوان دل ایرانشهر یا مرکز خلافت اسلامی توجه خاص نشان داده‌اند. یعقوبی در البلدان در بیش از ۴۰ صفحه به توصیف بغداد پرداخته (۱۱-۵۱) و ابن خردادبه کتاب خود را با ذکر سواد (عراق) آغاز کرده است؛ زیرا به گفته او، پادشاهان ایران آنجا را دل ایرانشهر می‌نامیدند (المسالک و الممالک، ۵)، اما اصطخری، فقط ۸ صفحه به عراق اختصاص داده است، زیرا از نظر او، این منطقه برای همگان شناخته شده بود: از این رو در توصیف آن زیاده‌روی نکردم و به صورت مختصر به آن پرداختم؛ زیرا هدفم بیشتر ترسیم نقشه آن بوده است! (۶۲) وی در مقدمه نیز تأکید می‌کند که هدف از تألیف این اثر ترسیم نقشه بوده است (۱۴).

اصطخری صفحات بسیار اندکی به مصر و شام و جزیره و مغرب و اندلس اختصاص داده است: دو منطقه جزیره و مصر، در ۴ صفحه (۳۹-۴۲؛ ۵۲-۵۵)؛ مغرب و اندلس، در ۶ صفحه (۳۳-۳۸) و شامات نیز ۷ صفحه (۴۳-۴۹). وی در وصف این مناطق اغلب به ذکر جغرافیای طبیعی، مسافت‌ها و تقسیمات جغرافیایی بسنده کرده است. توصیف شهرها بسیار کوتاه و مختصر است و از آن مختصرتر، ذکر آثار و بناهای باستانی و حوادث تاریخی مربوط به آنها.

در ذکر مردم این مناطق هیچ مدح و ستایشی دیده نمی‌شود. در یادکرد از مشاهیر این مناطق فقط از اوزاعی فقیه و محدث نامدار شام سخن به میان آورده است و اینکه او در بیروت مقام داشت (۴۸). وی در ذکر طبقات مردم، از خلق و خو و آداب و رسوم این دیار سخنی نمی‌گوید. گفته‌اند وی از آن جهت که به مغرب و اندلس سفر نکرد، چندان به ذکر آنها نپرداخته است (مقدمه المسالک، ۲۳)، اما می‌دانیم که وی به دیار عرب و جزیره و شام و مصر و عراق هم سفر کرده بود، با این حال در باب بزرگان این مناطق و آداب و رسوم مردمان آنها هم خاموش مانده است (۲۳-۴۲). براین اساس می‌توان چنین استنباط کرد که اصطخری بنا بر دل‌بستگی‌ها و تمایلات ریشه‌دار تاریخی و فرهنگی خویش، وصف بیشتری درباره ایران و ایرانیان به دست داده است.

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که این جغرافی نگار ایرانی از عرب‌ها، خواه در جزیره العرب یا هر جای دیگر، در مصر و عراق و جزیره و شام و مغرب و اندلس انتقادی نکرده است.

۲- دینی

اصطخری از پیروان مکتب بلخی است و به تبع آن، در کتاب خود بیشتر به وصف سرزمینهای اسلامی پرداخته است. چنان که پیشتر اشاره شد، جغرافی نگاران این مکتب به مکه و شبه جزیره نگاه ویژه ای میدول می‌دارند (نک: گنجی، ۱۰۹). اصطخری نیز متأثر از همین اندیشه، کتاب خود را با توصیف دیار عرب آغاز کرده و به مکه مرکزیت بخشیده است (نک: ۱۵). وی سپس به کعبه، مسجد الحرام و مقام نزدیک چاه زمزم، سقایه الحاج، دار الندوه، منی، مسجد خیف، جمره العقبه و مزدلفه و عرفات و مسجد النبی پرداخته است؛ هرچند که مطالب وی اغلب اشاراتی کوتاه و پراکنده است (۲۱-۲۳). در کتاب اصطخری همچنین اشاره‌هایی به آیات قرآن هست (۲۱، ۲۴، ۳۱، ۴۲، ۴۵، ۸۵). وی به‌رغم تمایلات ایرانی و تعریف و تمجیدهای فراوان از ایرانیان و به ویژه ایالت فارس، در پاره‌ای مسائل مذهبی، زبان به انتقاد گشوده است. از جمله، گرچه اشاره ای حاکی از مذهب اصطخری در این کتاب دیده نمی‌شود، اما از نمونه‌هایی شاید بتوان گرایش‌های او را در این باب حدس زد. مثلاً می‌گوید: گروهی از ایرانیان به مذهبی معتقدند که خارج از مذاهب مشهور است و مردم را بدان دعوت می‌کنند و اگر چشم‌پوشی از اقدامات آنها حمل بر تعصب و یا تمایل بدان نمی‌شد، حتماً به خاطر اقدامات شنیع‌شان از پرداختن به آنها خودداری می‌کردم (۱۴۸)؛ آنگاه به حسین بن منصور حلاج و ابوسعید جنابی قرمطی اشاره می‌کند (۱۴۸-۱۵۰). به نظر می‌رسد در این موضوع، احساسات و عواطف مذهبی و اسلامی اصطخری سبب شده است تا او تمایلات ایرانی خود را کنار بگذارد. بعید نیست که انتقاد وی از این دو شخصیت، به سبب گرایش‌های سیاسی او نسبت به خلیفگان عباسی باشد که با این گونه اعتقادات و فرقه‌ها مبارزه می‌کردند. در هر صورت، انعکاس گرایش‌های دینی اصطخری در این اثر بسیار اندک و ناچیز است و به همین چند مورد محدود می‌شود. از سوی دیگر، او هیچ گرایشی به ادیان و اعتقادات رایج در ایران باستان نشان نداده است.

۳- سیاسی

اصطخری تمایل به شکوه و اقتدار ایرانیان در دوره باستان را به نوعی در جانبداری از سامانیان منعکس می‌کند: به‌نظر او اینک سامانیان بهترین پادشاهان جهان اسلام هستند. جالب است که او نسبت به صفاریان تمایلی نشان نمی‌دهد و فقط به این اندازه

بسند کرده است که آنها فارس و کرمان و خوزستان و دیگر ایالتها را تصرف کرده‌اند (۱۴۹). بی‌توجهی اصطخری نسبت به صفاریان می‌تواند به سبب روابط تیره آنها با دستگاه خلافت عباسی بازگردد؛ در واقع صفاریان در نقطه مقابل عباسیان قرار داشتند. هرچند که وی سخنی از عباسیان به میان نمی‌آورد و آشکارا نشانه‌ای از هواداری عباسیان نشان نمی‌دهد، تلویحا از دشمنان آنها انتقاد می‌کند.

وصف بابل به عنوان دل ایرانشهر که پیش از این به آن اشاره شد نیز، برآمده از همان پیشینه و تعلقات و تمایلات قومیتی و سیاسی اصطخری است: وی مرکز و دارالحکومه و عاصمه جهان اسلام را بابل می‌داند. پیش از این در دوره امویان مرکز حکومت دمشق بود که قبل از اسلام در قلمرو بیزانس قرار داشت. در دوره عباسیان پایتخت و مرکز سیاسی جهان اسلام، ایرانشهر و دل ایرانشهر بود. تأکید بر مرکزیت بابل، حاکی از تمایلات ایرانی اصطخری است.

گرایش‌های سیاسی اصطخری را می‌توان در نظرهای وی درباره دولت‌ها نیز جست و جو کرد: در بخش مغرب، هنگام سخن مؤلف درباره فاطمیان، وی در دو نوبت هنگام ذکر نام عبیدالله مهدی، درباره او نوشته است: «عبیدالله که بر مغرب مستولی شده است» (۳۳). اصطخری به امویان اندلس نیز چندان توجهی نشان نمی‌دهد و به این مطلب بسنده می‌کند که این منطقه در دست بنی امیه است و عباسیان آنجا را فتح نکرده‌اند و عبیدالله مهدی نیز نتوانسته است بر آنجا غلبه یابد؛ زمانی که دولت بنی مروان رو به زوال نهاد، یکی از امویان به اندلس آمد و بر آنجا غلبه یافت (۳۵). چنین به نظر می‌رسد که بی‌توجهی اصطخری به این حکومت‌ها نیز مانند صفاریان، سر در اقتضات سیاسی و تمایلات سیاسی او در حمایت از دستگاه خلافت عباسی داشته باشد؛ زیرا می‌دانیم که روابط فاطمیان و امویان اندلس با دستگاه خلافت خصمانه بود. اشاره اصطخری به دیگر حکومت‌های مغرب نیز بسیار گذرا مختصر است (۳۷)؛ حتی از اخشیدیان مصر، که تابع دستگاه خلافت بودند و در زمان تألیف کتاب بر مصر حکومت می‌کردند نیز، سخنی به میان نمی‌آورد. شاید بی‌توجهی به این حکومت‌ها، ناشی از روش و نگرش اصطخری در بی‌اعتنائی نسبت به مناطق غرب جهان اسلام باشد. به طور کلی اصطخری نسبت به سنت سیاسی ایران پیش از اسلام و دولت‌های ایرانی در دوره اسلامی در مقایسه با دولت و خلافت اسلامی - عربی گرایش بیشتری نشان می‌دهد.

احوال و آثار مقدسی

شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شامی مقدسی بیاری، میان سالهای ۳۳۱ و ۳۳۴ق در فلسطین به دنیا آمد و در سال ۳۸۰ق درگذشت. نیای مادری وی، ابوطیب الشواء اهل بیار قومس، ناحیه سمنان کنونی بود (مقدسی، ۵۲۳/۲) و به همین سبب از سوی مادر ایرانی شمرده می‌شود.

عقاید

مقدسی برخلاف اصطخری، آشکارا از مذهب خویش سخن گفته است: وی مذهب حنفی داشت و مذاهب اهل سنت و جماعت را بر حق می‌دانست. از نظر او، پیرو ابو حنیفه یا مالک یا شافعی یا دیگر پیشوایان اهل حدیث از بدعت دور است، به شرط آنکه در آن مذهب تند نرود و در دوستی معاویه زیاده‌روی نکند و خدا را به مخلوق تشبیه نکند و صفات مخلوق بدو نسبت ندهد (۵۴۰/۲). مقدسی همچنین با اشاره به حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) بر این نظر است که باطنیان اهل دوزخ‌اند و سه مذهب اهل سنت و اهل حدیث، اهل بهشت (۵۵/۱، ۵۶). وی همچنین هنگام ذکر ویژگی‌های هر مذهب، تقریباً خصلت‌های پسندیده و ناپسندیده پیروان آنها را برمی‌شمرد، اما درباره مذهب حنفی فقط به ذکر محاسن فقیهان آنها می‌پردازد: کمتر دیده‌ام که فقیهان حنفی از چهار خصلت دور باشند: ریاست با شایستگی و تقوا و پرهیزکاری (۵۸/۱). وی در بخشی دیگر نوشته است: خدا بیامرزد بنده‌ای را که یکی از چهار مذهب را برگزیند و زبان خویش از تفرقه اندازی میان مسلمانان و تندروی در دین باز دارد (۵۴۳/۲). تمام اینها احساسات و عواطف مذهبی، حاکی از گرایش وی به مذهب حنفی و به طور کلی مذاهب اهل سنت است؛ گرچه از تندروی و غلو نیز پرهیز داده است.

احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم

گویا احسن التقاسیم تنها کتابی است که مقدسی تألیف کرد. او در این کتاب در تقسیم‌بندی مناطق جهان اسلام شیوه‌ای منحصر بفرد در پیش گرفت: وی جهان اسلام را به اقالیم عرب و عجم تقسیم کرده است و این تقسیم‌بندی، خود حاکی از تمایزی است که مقدسی میان دو قوم عرب و عجم قائل بود. وی جزیره العرب و شام و جزیره و عراق و مصر و مغرب را جزء اقالیم عرب و فارس و خوزستان و کرمان و رحاب (اران و

ارمنیه و آذربایجان) و خاوران (خراسان و سیستان و ماوراءالنهر) و جبال و دیلم و سند را جزء اقلیم عجم برمی‌شمرد.

گرایش‌ها:

۱- قومی

نوشته مقدسی درباره مردم اقلیم عرب حاکی از احساس عربگرایی یا تمایلات عربی در وی نیست، اما اعتقادات دینی و مذهبی او در این کتاب جلوه تمام یافته است. در مطالب او درباره اقلیم عجم، ممکن است نشانه‌ای از تمایل او نسبت به عرب‌ها تلقی شود؛ زیرا وی به استثناء خراسان و برخی شهرهای آن و نیز بیار (۵۲۱/۲، ۵۲۳) زادگاه جد مادری او، دیگر مناطق ایران را به باد انتقاد گرفته است، در حالی که انتقادات از اقلیم عرب اندک است. تقریباً هیچ شهر و منطقه‌ای در اقلیم عجم از انتقادات تند و گزنده مقدسی در امان نمانده است:

اهواز زباله‌دان دنیاست. مردمش بدترین مردمند. چند حدیث درباره آنجا آمده است که در زیر می‌آورم: ابن مسعود گوید: از پیامبر شنیدم می‌گفت: با خوزیان همسری نکنید که رگ بی‌وفائی دارند. با آن همه بازرگانی و درآمد که ایشان دارند و با آن همه هنر و تردستی باز هوش و زیرکی دیگران را ندارند. خوزی‌ها دم دارند نبینی مردم عراق هنگام دشنام دادن می‌گویند این خوزی دم دار (۶۰۴/۲)!

شیراز شهری کثیف و تنگ است. مردمش بدلهجه با عادات ناپسندند. نه سرور قابل اعتماد و نه راههای فراخ و نه ادیب دارند. درستکارانشان لوطی، بازرگانانش فاسقند. گفتار بیشتر ایشان غیر از کردارشان می‌باشد. سخن مردم نیش و کنایه دارد (۶۴۰/۲). یهودیه قصبه اصفهان است، اینجا بهشتی است که چراگاه گاوان شده است. مردم آن بدزبان و بدخوراک هستند. نه سخاوت دارند و نه ظرافت و در معامله نادرست‌اند (۵۷۹/۲).

مقدسی حتی یکبار در کتاب خود از ایرانشهر نام نمی‌برد و او ظاهراً تنها کسی است از جغرافی نگاران که دریای فارس را دریای عراق نامیده است: در جهان اسلام جز دو دریا نمی‌بینیم یکی دریای شام و دیگری دریای عراق (۲۳/۱) که مقصود همان دریای فارس است. پیشتر به مطالب اصطخری درباره دریای فارس اشاره شد که حاکی از احساسات ایران دوستانه اوست؛ حال اگر جغرافی نگار دیگری نامی از دریای فارس نبرد و در کتاب خود این دریا را دریای عراق یا چین نامید، می‌توان این موضوع را دلیلی بر

عرب‌گرایی او و بی‌توجهی به فارس و ایران دانست؟ ظاهراً نام دریای چین متداول بوده است و برخی از جغرافی‌نگاران پیش از مقدسی نیز آن را به کار برده‌اند، اما مقدسی تنها کسی است که از این دریا با نام دریای عراق یاد کرده است؛ با اینکه بنابر تصریح خود او، اکثر مردم، این دریا را تا سواحل یمن، دریای فارس می‌نامند (۲۴/۱). در این صورت چرا خود او این نام را به کار نبرده است؟

با این همه و ضمن اشاره به همه ضعیفها و کاستی‌ها، مقدسی از مردم اقلیم عجم بیش از عرب‌ها تعریف و تمجید کرده است: مردم این سرزمین خوشبخت‌تر، ثروتمندتر، دانشمندتر و دین‌دارتر از دیگرانند. مردمی نیکخواه و در کارها پرهیزکارند (۳۷۱/۲). سرزمین خاوران مهم‌ترین آن سرزمین‌هاست، بیش از همه جا دانشمند دارد، جای نیکوکاری و مرکز دانش و پایگاه اسلام و دژ استوار آن است. شاه آنجا سرآمد شاهان و سربازانش بهترین سربازان‌اند. مردمی نیرومند، صاحب رای نامدار، ثروتمند، سواردار، کشورگشا و پیروزمند دارد (۳۷۸/۲). این سرزمین سد راه ترک‌ها، سپر غزا، ترساننده رومی‌ها و فخرآور مسلمانان است و مرکز دانشمندان است (۳۷۹/۲). در سرزمین دیلم کارگرانش مهارت دارند، رفتار مردم پسندیده است، بزرگان را گرمی و بر کوچک‌تران رحم می‌دارند، در فقه سرآمدند و در حدیث زبردست و در کارزار مردند. جملگی بی‌آلایش و پاکدامن و عادت‌ها پسندیده است (۵۱۷/۲). کرمان داد و ستدگاه ثروتمندان است، دیانت و پاکی به حد کمال دارد، زبان مردم فصیح و خردشان بی‌لغزش است (۶۸۱/۲). رحاب از شهرهای زیبای جهان اسلام و دژ مسلمانان در برابر روم به شمار می‌آید (۵۵۳/۲). فارس گردشگاههایی نامبردار، قصبه‌های مشهور، شهرهایی نیکو همچون فسا و شعب یوان و شاپور نوبندگان و دارابگرد گرانقدر دارد. ارزش سیراف و ارجان بر کسی پوشیده نیست. فارس سرزمین گرانمایه، پرخیر و مرکز بازرگانی است (۶۳۰/۲). خوزستان سرزمینی است که خاکش مسی و گیاهش زر است. دلگشا و خوب است با رودخانه‌های شگفت‌انگیز. میان فارس و عراق واقع است و جنگهای اسلام در آن بوده، گور دانیال آنجاست. از فقیه و دانشمند تهی نیست و در هشت اقلیم فصیح‌تر از ایشان یافت نمی‌شود (۶۰۲/۲). ارزش سرزمین جبال را هنگامی خواهی دانست که شهرهایش را گزارش دهم، «دینور» و «کرمان شاهان» را یاد کنم، «نهلوند» و «قم» و «کاشان» را بیان کنم «دمآوند»، «قرج»، «قصران» را توصیف نمایم، آنجا مرکز دانش، خرد، مهارت و تردستی می‌باشد (۵۷۲/۲).

بدین ترتیب، گرچه مقدسی زبان به انتقاد از برخی ساکنان شهرهای ایران می‌گشاید، از سوی دیگر از مدح و ستایش شماری دیگر پرهیز ندارد. این موضوع ممکن است در داوری نسبت به مقدسی و کشف گرایش‌های او موجب سردرگمی و تناقض شود. مقدسی که خود متوجه این تناقض شده بود، در مقدمه نوشته است: چه‌بسا کسی که در این کتاب بنگرد، تناقضی پندارد، پس باید ادامه دهد تا غرض آشکار گردد (۱۲/۱). از جمله اینکه دانشمندان هر شهری از عیب‌هایی که برای شهرشان می‌گوییم به دورند (۴۱۰/۲).

مدح و قدح ایرانیان در کتاب مقدسی را می‌توان این‌گونه تبیین کرد که گزارش‌های مقدسی بر مبنای مشاهدات میدانی او بود و او در ایران با دو لایه و دو قشر اجتماعی و انسانی مواجه شده بود: یکی توده و عوام جامعه ایرانی که اهل علم و دانش و فرهنگ و ادب نبودند و قشر دیگر، افراد فرهیخته و دانشمند. بنابراین، او در مواجهه با طبقه دانشمند زبان به مدح می‌گشاید و از توده مردم انتقاد می‌کند. در این صورت، چرا انتقاد او از توده مردم در اقلیم عرب کمتر است؟ به نظر می‌رسد که ریشه آن را باید در تغییر و تحولات، به ویژه در عرصه‌های دینی، رفتاری و آداب و رسوم اجتماعی جست و جو کرد: ایرانیان قبل از اسلام، زرتشتی بودند و پس از ورود عرب‌ها، جامعه ایرانی دستخوش تغییر و تحول بنیادین فکری و فرهنگی گردید، حال آنکه تغییر و تحولات در جامعه و در اقلیم عربی کمتر به چشم می‌خورد؛ زیرا که اساسا اسلام در ساختار اجتماعی و فرهنگی قوم عرب پدید آمد؛ هرچند که تغییر و تحولات در جامعه عربی پس از ظهور اسلام اندک نبود، اما اسلام در نهایت شکل و قالب و فرهنگ و رسوم و ساختار اجتماعی و حکومتی آن قوم را به خود گرفت. در حالی که چندین قرن طول کشید تا اسلام در ایران بر ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی تأثیر کند. مقدسی به عنوان جغرافی نگار عرب، بر اساس ذهنیت و فرهنگ و آداب و رسوم قوم عرب و نیز بر اساس بحران دینی و مذهبی پدیدآمده در جامعه ایرانی، رفتار ایرانیان را وصف و تحلیل کرده است. شاید برای مقدسی چندان قابل درک نبود که مردم مسلمان ایالت فارس، همراه زردشتیان، نوروز را جشن بگیرند (۶۵۴/۲).

۲- دینی

مقدسی به عنوان یکی از جغرافی نگاران مکتب بلخی، کتاب خود را به وصف جهان اسلام اختصاص داد و در پیروی از آن مکتب، مکه و شبه جزیره از نظر او محور و مرکز بود (۹۹/۱).

۱۰۰). او به مفاهیم و اطلاعات جغرافیایی مندرج در قرآن یا در احادیث و اقوال منسوب به صحابه پیامبر(ص) اهمیت خاص داده است(۱۵/۱). او در اظهار آراء خود درباره مناطق جهان اسلام و مردمانش متأثر از گرایشهای دینی و مذهبی خویش است.

۲-۱ مدح و ستایش از اقالیم عرب با صبغه دینی و مذهبی

تمام مدح و ستایشهای مقدسی از اقالیم عرب صبغه دینی دارد: از جزیره العرب آغاز می‌کنم چون خانه خدا و مدینه پیغمبر در آنجاست و آیین اسلام از آن برآمد، خلیفگان راشد و یاران و انصار و مهاجران در آن زیستند. پرچمهای اسلام در آن افراشته شد و دین پایدار گشت و نیز مشاعر اسلام، مناسک و میقاتها و قربانگاههای حج در آنجاست. جای ارم ذات العماد و اصحاب اخدود، حبس شداد، قبر هود، دیار کنده، جبل طی، جبل سینا، مدین شعیب و چشمه‌های موسی همگی در آنجاست (۹۹/۱، ۱۰۰). عراق سرزمین خوش‌زبانان و زادگاه دانشمندان، برگزیده خلیفگان، پروراننده ابوحنیفه فقیه فقیهان، و سفیان بزرگ قاریان است. ابوعبیده، فراء، ابو عمرو صاحب قرائت، حمزه، کسائی و هر فقیه و قاری، و ادیب و ثروتمند، و حکیم و خردمند و زاهد و نجیب و هر ظریف و صاحب دل از آنجا برخاسته است. زادگاه ابراهیم خلیل است (۱۵۷/۱). **جزیره** سرزمینی گرانقدر و ارجمند است. زیارتگاه پیغمبران و جایگاه اولیا در آنست. کشتی نوح در آنجا بر کوه جودی نشست. در آنجا بود که خدا توبه قوم یونس را پذیرفت و چشمه را در آن جوشانید. ذو القرنین از آنجا روانه ظلمات شد. داستان جرجیس و دادیانه در آنجا رخ داد. رودخانه متبرک ملت دجله از آنجا بر می‌آید، مگر نه مسجد یونس بر تپه توبه است که گویند هفت بار زیارت آن برابر با یک حج است! و مشهدهای دیگر. اینجا یکی از مرزگاههای مسلمانان، پایگاهی از پایگاههای ایشان است، آمد امروزه سنگر جنگ و موصل یک پادگان و جزیره ابن عمر گردشگاه ایشان است، این سرزمین نیکوکارانش بسیارند (۱۹۱/۱). سرزمین **شام**، گرانقدر، پیغمبر خیز، مرکز نیکوکاران و خاستگاه فاضلان است. نخستین قبله‌گاه، جایگاه قیامت و معراج، سرزمین مقدس با خانقاههای بی‌آلایش، مرزهای استوار، کوه‌های سربلند، هجرتگاه ابراهیم، گورگاه وی، شهر ایوب و چاه او، محراب داوود و درگاهش، شگفتی‌های سلیمان و شهرهایش، گورگاه اسحاق و مادرش، زادگاه مسیح و گهواره‌اش، دیه طالوت و نهر او، قتلگاه جالوت و دژ او، چاه ارمیا و زندانش، مسجد اوریا و خانه‌اش، صخره موسی، تپه عیسی، محراب زکریا، معرکه‌گاه

یحیی، مشهد پیغمبران، دیه‌های ایوب، خانه‌های یعقوب و مسجد اقصی در آنجاست (۲۱۱/۱). بازرگانان، فقیهان، نویسندگان، هنرمندان و پزشکان شایسته دارد (۲۱۲/۱). مصر همان سرزمینی است که فرعون بر جهانیان بدان افتخار می‌ورزید و به دست یوسف شهرت جهانی یافت. آثار پیامبران، صحرای تیه، طور سینا، زیارتگاه‌های یوسف و معجزات موسی در آنجایند. مریم عیسی را بدانجا برد. خدا در قرآن مکرر از آن یاد نموده، فضلش را بیان کرده است. یکی از دو بال جهان و دارای مفاخر بی شمار است. مصر قبه اسلام است، رودخانه‌اش گرانبمایه‌ترین نهرهاست، حجاز از درآمد آنجا آباد می‌شود و موسم حج را مردم مصر رونق بخشند. خیرات آن به خاور و باختر می‌رسد. خدا آنجا را میان دو دریا نهاده و نامش را در جهان بلند آوازه ساخته است (۲۷/۱).

۲-۲ تعصب دینی - مذهبی

شیوه مقدسی هنگام معرفی هر شهر بدین صورت است که ابتدا خصوصیات نیک و پسندیده آن را بر می‌شمرد و سپس به برخی خصایل ناپسند آن اشاره می‌کند؛ اما از میان اقلیم عرب به منطقه جزیره توجه ویژه نشان داده و از مردم آنجا یا آن سرزمین انتقادی نمی‌کند: مردم آنجا پیرو مذهب اهل سنت و جماعت‌اند و اغلب حنفی یا شافعی مذهب. همچنین قرآن را به قرائت عبدالله بن عامر می‌خوانند (۲۰۰/۱). مقدسی چنان که بیشتر اشاره شد، مذهب اهل سنت و جماعت را مذهب بر حق می‌دانست و قرائت عبدالله بن عامر را بر دیگر قرائت‌ها ترجیح می‌داد (۲۰۱/۱). از این رو شاید تعلق خاطر مقدسی به این منطقه به سبب پیروی مردم آن از مذهب حنفی باشد.

در میان اقلیم عجم، مقدسی از خراسان و برخی شهرهای آن نیز هیچ‌گونه انتقادی نکرده است، بلکه بیش از دیگر مناطق آنها را ستوده است. چنین به نظر می‌رسد که این میزان توجه مقدسی به خراسان سر در عقاید مذهبی وی دارد: خراسانیان پاک دین‌اند و مذهب حنفی دارند (۴۲۶/۲). وی همچنین از میان تمام حکومت‌های اسلامی، از عرب و غیر عرب، زبان به ستایش از سامانیان گشوده است که آن نیز می‌تواند به سبب گرایش سامانیان به مذهب حنفی باشد (۴۹۴/۲، ۴۹۶).

زبان مقدسی در انتقاد از مردم اقلیم عجم سخت گزنده است؛ به ویژه از خوزستان: در شوش فاحشه خانه در کنار مسجد باز است (۶۰۹/۲). مردم اهواز نه دین دارند و نه نژادی پاک، نه پیشوانی فقیه و نه اندرزگری دانا، نه زندگانی خوب و نه دلی پاک. نه قاری خوش زبان و نه جامع محترم است، نه شهرشان رئیس دارد و نه فقیه‌شان مجلس

گزارد. مردمی پیش دستی جو و تعصب‌ورز و متقلب هستند (۶۱۳/۲). مذاهب در آنجا گوناگون است و بیشتر مردم معتزلی هستند، همه «عسکر» و بیشتر «اهواز» و «رام هرمز» و «دورق» و برخی از مردم «جندیشاپور» چنین‌اند. مردم شوش و توابعش حنبلی و حبّی و نیمی از مردم اهواز شیعه‌اند (۶۲۰/۲). آنها در مذهب غالی‌اند و در دین تعصب دارند (۶۰۵/۲). مقدسی در جای جای کتاب خود همواره به احادیث استناد می‌کند و برای فقه و فقها ارزش خاص قائل است و با وجود تعلق خاطر بسیار او به مذهب اهل سنت و جماعت، تنفر او از پیروان معتزله که بنابر نوشته او در خوزستان کثرت داشتند، قابل درک به نظر می‌رسد.

مقدسی نیز چندان سخنی از ایوان کسری سخن به میان نمی‌آورد، در حالی که به تفصیل به توصیف مسجد اموی دمشق و قبه الصخره (۲۳۷/۲، ۲۳۸) پرداخته و حتی به اهرام ثلاثه در مصر نیز توجه نشان داده است (۳۰۱/۱). وی درباره ایوان کسری به این اندازه بسنده می‌کند که «مدائن شهری آباد است. در آنجا بناها از آجر ساخته شده و جامع در بازار قرار دارد و از سمت شرق ابتدا اسبانبر و سپس قبر سلمان و ایوان کسرا واقع است» (۱۸۲/۱). می‌توان چنین استنباط کرد که مقدسی با توجه به تمایلات اسلامی و دینی، چندان اهمیتی به گذشته ایرانیان نمی‌داد، در حالی که ذکر نام فرعون در قرآن برای او کفایت می‌کرد تا آثار فراعنه را توصیف کند.

مقدسی همچنین علاقه به زبان عربی و بی توجهی به زبان فارسی و خوزی را آشکارا نشان داده است: به نقل وی و بنابر حدیثی، بدترین زبان نزد خداوند فارسی است، زبان شیطان خوزی و زبان مردم جهنم بخارایی و زبان مردم بهشت تازی است (۶۲۵/۲). بی‌تردید این حدیث جعلی است (نک: آذرنوش، کشاکش...، ۱۵)، اما مقدسی به این حدیث باور دارد.

از مجموع آنچه به اجمال ذکر شد، می‌توان آشکارا دریافت که تا چه اندازه باورهای دینی و گرایش‌های مذهبی و فرقه‌ای مقدسی در گزینش اطلاعات جغرافیایی و وصف جغرافیای انسانی مناطق انعکاس داشته است.

۳- سیاسی

مدح و ستایش‌های مقدسی از خراسانیان و خاندان سامانی در میان اقالیم عجم، علاوه بر علل دینی، می‌تواند جنبه سیاسی نیز داشته باشد. ظاهراً نقش خراسانیان در پای گیری

خلافت عباسی سبب شد تا مقدسی سخت آنها را بستاید: آنها پشتیبان دولت عباسی هستند. ایشان دولتمردان پیروزمندان و یارای حق هرکجا که باشد (۴۲۶/۲). چون خداوند ظلم و ستم بنی‌امیه را بر خاندان پیامبر بدید، لشکری را که از بخشهای گوناگون خراسان گرد آمده بود به سیاهی شب تاریک بر سر ایشان فرستاد (۴۲۷/۲). وی حتی عرب‌ها را نکوهش کرده و شأن و منزلت خراسانیان را بالا برده است (۴۲۶/۲). (۴۲۷). به نوشته وی، برتری بغداد نیز به خراسان بستگی دارد، زیرا که بغداد برای خراسانیان پایه گذاری شد (۴۳۸/۲).

روابط حسنه خاندان سامانی با دستگاه خلافت عباسی نیز می‌تواند یکی دیگر از علل محبوبیت این خاندان نزد مقدسی باشد: خدا ایشان را پیروزی بخشید که خوش رفتارترین شاهان و فرهنگ پرورترین ایشانند و از امثال زبازد مردم است که هرگاه درختی بر خاندان سامانی یاغی شود خشک خواهد شد (۴۹۴/۲). مقدسی همچنین به درگیری عضدالدوله دیلمی با سامانیان و مرگ عضد الدوله پیش از آغاز جنگ و پراکنده شدن سپاهیان اشاره می‌کند و می‌گوید مرگ بر دشمنان خاندان سامانی مرگ باد (۴۹۵/۲). بدین ترتیب، او از آل بویه نیز انتقاد کرده است. در جایی دیگر از کتاب او، بی‌اعتنائی به آل بویه پیداست: عراق پایگاه خلیفگان عباسی بوده، فرمان، همیشه فرمان ایشان می‌بود تا آنکه زبون گشتند و دیلمیان بر آنان چیره شدند (۱۸۲/۱). ملاحظه می‌شود که گرایشهای سیاسی مقدسی به سود عباسیان و دولتهای همسو با دولت بنی‌عباس بود مانند سامانیان و همین گرایش سیاسی اوست که در کتاب وی تأثیری عمیق برجای نهاده است.

از سوی دیگر، با وجود گرایش خاص مقدسی به مذهب حنفی و دیگر مذاهب اهل سنت و دوری از مذهب باطنیان، وی نه تنها از فاطمیان انتقاد نمی‌کند، بلکه شیوه آنها در اداره امور ستوده است. حال آنکه در مقدمه به صراحت باطنیان را اهل دوزخ دانسته و تأکید کرده که فاطمیان در بیشتر اصول همگام با معتزلیان و پیرو مذهب اسماعیلی هستند که نزدیک به مذهب قرمطیان است (۳۴۱/۱). با این حال درباره فاطمیان گوید: حکومت در مصر از آن فاطمیان است و مردم اغلب تابع مذهب فاطمی هستند. آنها در امن و داد زندگی می‌کنند، زیرا که دولت نیرومند و ثروتمند است و مردم در گشایش هستند. سیاست مجراست و مردم در نهان و آشکارا گوش به فرمانند. خطبه جز بنام امیر المؤمنین خوانده نمی‌شود (۳۰۴/۱). مقدسی همچنین به رغم بی‌توجهی به آل

بویه و انتقادات پراکنده از آنها، تأکید کرده است که بویه‌یان کشوری پهناور و نیرومند از چین تا یمن دارند و در جنگها با هیبت و شکیبایی پیروز می‌شوند (۵۹۸/۲). به نظر می‌رسد که برخی مدح و ستایشها از دو دولت فاطمی و آل‌بویه به سبب ملاحظات سیاسی مقدسی است؛ زیرا این دو دولت در آن زمان بخشهای وسیعی از جهان اسلام را در اختیار داشتند و بسیار قدرتمند بودند؛ چنانکه خود مقدسی دربارهٔ آل بویه می‌نویسد که خلیفگان عباسی در دامان آنها هستند! (همانجا)

گرایش دینی مقدسی بر گرایشهای قومی و سیاسی وی غلبه داشت همهٔ این موارد در کتاب جغرافیایی وی انعکاس یافته است؛ حتی گرایشهای سیاسی و قومی او تحت تأثیر گرایشهای دینی و مذهبی وی قرار دارد. گرایش او به دولت بنی عباس یا دولتهای وابسته به عباسیان و مطیع آنها نیز از تعلقات مذهبی وی سرچشمه می‌گیرد.

نتیجه

هر مورخ یا جغرافی نگاری تحت تأثیر باورها، ذهنیت، جهان‌بینی و تمایلات خویش است؛ مورخ و جغرافی نگار ایرانی تحت تأثیر موارث فرهنگ ایرانی و بوم زیست خود قرار دارد و مورخ و جغرافی نگار عرب نیز. گرچه این تأثیرها مطلق نیست و اساساً، تغییر و تحولات همه جانبه ای که در وجوه مختلف حیات یک جامعه و قوم پدید می‌آید خواه و ناخواه جنبه‌هایی از باورها و هویت سنتی آن مورخ و جغرافی نگار را متحول می‌سازد؛ اما جنبه‌های دیگر، خودآگاه یا ناخودآگاه، در دیدگاهها و نوشته‌های آنان انعکاس می‌یابد. به عنوان مثال، اصطخری جغرافی نگار ایرانی قرن ۴ق مسلمان است، اما گرایشهای قومی و سیاسی او در کتاب جغرافیایی وی آشکارا جلوه یافته است. مقدسی نیز با آنکه از فرهنگ و آداب و رسوم عربی تأثیر پذیرفته بود، گرایشهای دینی و تمایلات مذهبی وی بر گرایشهای قومی و سیاسی او غلبه داشت. با این همه، اطلاعات و آگاهی‌هایی که جغرافی نگارانی همچون اصطخری و مقدسی به دست داده‌اند، اهمیت خاص دارد.

منابع

آذرنوش، آذرتاش، چالش میان فارسی و عربی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۵ ش. همو، «کشاکش بر سر زبان بهشت»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۷، ص ۱۱-۲۰، بهار و تابستان ۱۳۸۴ ش.

ابن حوقل، محمد، صورة الأرض، چاپ دوم، بیروت، ۱۹۳۸م.

- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالك*، چاپ اول، بیروت، ۱۹۹۲ م.
- ابن رسته، احمد بن عمر، *الأعلاق النفیسة*، چاپ اول، بیروت، ۱۸۹۲ م.
- ابن فقیه، احمد بن محمد، *البلدان*، به کوشش یوسف الهادی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، *المسالك و الممالك*، مصحح: محمد جابر عبدالعال حینی، چاپ اول، قاهره، ۲۰۰۴ م.
- همان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، تاریخ نامه طبری، تحقیق محمدروشن، تهران: سروش، ۱۳۷۸.
- بلخی، عبدالله، *فضایل بلخ*، به کوشش عبدالرحی حبیبی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- رضا، عنایت الله، «اصطخری»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۹، ص ۱۴۹-۱۵۱.
- شجری قاسم خلیلی، ر.، *تداوم یا تحول هویت ایرانی؛ علل و عوامل آن (از قرن اول تا اواخر قرن چهارم هـ ق)*، پایان نامه دکتری رشته تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس: ۴۷۲ صفحه، ۱۳۸۹.
- العمید، طاهر مظفر، «بناء مدینه زبید فی الیمن»، *مجلة كلية الآداب جامعة بغداد*، العدد ۱۳، ص ۳۴۰-۳۶۰، نisan ۱۹۷۰ م.
- گنجی، محمد حسن؛ انوری، امیرهوشنگ؛ «نقشه و نقشه نگاری در تمدن اسلامی»؛ *مطالعات تاریخ اسلام*؛ شماره ۹، ص ۹۷-۱۲۶، تابستان ۱۳۹۰ ش.
- محمدی ملایری، محمد، *تاریخ و فرهنگ ایران (جلد دوم دل ایرانشهر)*، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- مقدسی، شمس الدین محمد بن احمد، *أحسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *البلدان*، مصحح: محمد امین ضناوی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
- Miquel, A., "al-Iṣṭakhrī", *EI2*, V4, 222-223.
- Miquel, A., "al-Muḳaddasī", *EI2*, V7, 492-493.

